



زندگینامه

شهید سید حسن حسینی در چهاردهم تیر سال هزار و سیصد و چهل و هشت در خانواده ای متوسط و متدین در شهر مشهد دیده به جهان گشود. از همان بدو تولد نشان داد که با سایر کودکان خانواده متفاوت است و از هوش و ذکاوت برتری برخوردار است. قبل از دبستان با شرکت در جلسات قرآن به همراه مادر، علاقه خود را به اسلام و اهل بیت نشان داد. دوران دبستان را در مدرسه دیانت در خیابان آبکوه و دوران راهنمایی را در مدرسه سلمان فارسی با معدل عالی به پایان رساند. با پیروزی انقلاب اسلامی تحولی که از قبل در وجودش شروع شده بود کامل شد و با حاکم شدن دین خدا با جدیت بیشتری در محافل و جلسات مذهبی-سیاسی شرکت می کرد. در دوران دبیرستان که عضو بسیج مسجد الجواد (ع) بود با شهیدان محمدرضا ماندگار، روش روان، احمدی خیاز آشنا شد و هم پیمانی با این عزیزان بیش از پیش او را در طی کردن راه اسلام و اخلاص هدایت کرد. دبیرستان را سه ساله با نمرات عالی در رشته علوم تجربی تمام کرد و دیپلم گرفت. با وجودی که خود را مهیای کنکور و دانشگاه می کرد به آموزش نظامی فرستاده شد و در منطقه جنگی خبر قبولی خود را در رشته پزشکی دانشگاه تهران شنید و همان زمان دوره فشرده آموزش غواصی را گذراند. برای ثبت نام در دانشگاه به تهران آمد و شروع به تحصیل کرد. با این وجود با رسیدن خبر آغاز عملیات به منطقه رفت و با برخورد ترکش از ناحیه سینه مجروح شد. سید حسن به پشت جبهه و سپس به بیمارستان شماره دو منتقل شد. وقتی که پدر و برادرش به ملاقاتش به بیمارستان رفته بودند به او اعتراض کردند که تو باید درس و تحصیل خود را ادامه بدهی اما سید با صحبت در مورد وظیفه شرعی، پیرو واقعی ولایت فقیه بودن و اهمیت بیشتر جبهه نسبت به تحصیل و ذکر دلایل خود آنها را جواب کرد. حتی وقتی که پدرش به او گفت شانس آوردی که ترکش یک سانتی متر بیشتر نفوذ نکرده بود وگرنه قلبت را پاره می کرد گفت: این ترکش مایمور نبوده و خواست خدا این طور بوده است. با ترخیص از بیمارستان مجدداً به دانشگاه رفت و ادامه تحصیل داد تا اینکه تعطیلات سال شصت و شش فرارسید. همه چیز برای ازدواج سیدحسن آماده و مهیا شد اما او به عنوان داماد در مجلس حاضر نشد و گفت اگر از عملیات کربلای هشت برگشتم ازدواج می کنم. با وجودیکه مرخصی و تعطیلات عید را می گذراند ناگهان عازم جبهه شد که باعث تعجب همگان گشت و عجیب تر آن که با وجودی که نزدیکان و خویشان در شهرهای مختلف ساکن بودند در زمان خداحافظی او اکثر آنها در مشهد بودند. وقتی با برادرش خداحافظی کرد گفت: خدا چه قادر است همه چیز از هم اکنون مهیاست و کسی نماند تا حالیت طلب کنم. در زمان خداحافظی گویی پدر هم می دانست این آخرین دیدار با فرزند است و برخلاف همیشه خود را به راه آهن رساند و تا آخرین لحظه چشم از سید برداشت. سید حسن هم به دوستان خود گفته بود این آخرین باری است که من پدرم را و پدرم مرا در این دنیا می بینم. .. بعد از شهادت رضاماندگار دوست صمیمی سیدحسن، دوستانش بارها به مزار رضا می رفتند و چند بار که به دنبال سید حسن آمدند که چرا به مزار رضا نمی آیی گفت من به مزارش چه کار دارم من شبها با خود او در عالم برزخ گفتگو می کنم و لذت می برم.

شب عملیات کربلای هشت شور و شوق وصال آن چنان در صورت سید حسن نمایان بود که دوستانش مشخصاً این مسئله را ذکر کرده بودند. سیدحسن در نیمه شب هجدهم فروردین سال شصت و شش در عملیات کربلای هشت دعوت حق را لبیک گفت و به فیض شهادت نائل آمد. پیکر مطهر سیدحسن پس از سالها درهفتم آبان هزاروسیصدووهفتادوپنج به روستای احمد آباد گلکمان رجعت و به خاک سپرده شد. وقتی که برای آخرین بار اعزام منطقه می شد پدرش از شدت ناراحتی و این که شاید بتواند تصمیمش را عوض کند گفت پسر من اگر شهید شوی پیکرت را تشییع نمی کنم گفت: پیکر من اگر برگردد توسط آنهایی که برایشان جنگیده‌ام و رهبرم تشییع می شود. همین طور هم شد که آیت الله خامنه‌ای در تشییع پیکر جنازه ایشان شرکت کردند. سید حسن خواسته بود اگر شهید شد زیر فلان درخت در روستایش دفن شود و این مطلب را تا زمان دفن خانواده هم خبر نداشتند و طی این نه سال بارها افراد روستا خواهان دفن میت خود در زیر آن درخت بودند اما مدفنی یافت نمی شد ولی زمان دفن سیدحسن زیر درخت به اندازه یک قبر خالی شد که کسی آن را ندیده بود.

وصیت نامه

متاسفانه علیرغم پیگیری های انجام شده وصیتنامه ای به دست ما نرسید.

نامه ای از سیدحسن

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام بر پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام بخصوص بر امام زمان (عج) و نایب برحقش خمینی و قائم مقام رهبری و روان پاک شهدای اسلام. سلام بر شما پدر گرامیم . خداوند شما را از مقربین خویشتن قرار دهد ، انشاءالله. بسیار امیدوارم که مرا ببخشید ، حلالم کنید و از خدا بخواهید که از گناهم در گذرد. از فتن من اصلاً ناراحت نشوید ، آیا شما دوست داشتید که در قید حیات می بودم و زندگیم چراگاه شیاطین می شد، آیا شما افتخار مرا نمی خواهید، می خواهم بگویم افتخار من شهادت است و فوزی عظیم، از سرزنش افراد کوتاه فکر و جاهلان به ظاهر دانا و شیاطین ملبس به لباس آدمیت ناراحت نشوید و بدانید که خدا آنچه را صلاح دانست در مورد من اجرا نمود و چه نیکو عاقبتی.

همیشه خندان باشید و خدا را فراموش نکنید و قرآن و دعا بسیار بخوانید و سعی در اجرای نماز شب کنید ما را در زیارات یادتان نرود و بدانید هر جا صحبت از ما باشد بآذن خدا ما نیز در کنارتان خواهیم بود. از برادرانمان بخواهید که سرسختانه به درس و دین خود اهمیت دهند. با سلام بر مادر گرامی و رنج کشیده ام. ان شاء الله خدا شما را صبر و اجر عنایت نماید و توفیق عنایت بیشتر به شما عطا فرماید. بی قراری نکنید و اسوه صبر باشید و دیگران را به این امر سفارش کنید. به شما هم می گویم افتخار کنید و فخر بفروشید که امانت خدای را به خودش به همان صورتی که خواسته است تحویل داده اید، برادران و خواهرانم را به خواندن قرآن دعا توصیه کنید. خدمت کلیه برادران و خواهران گرامی و عزیز تر از جانم سلامی به دم یک رزمنده عرض می نمایم. برادر اولاً بیشتر رسالت به دوش شماسست و آن مراقبت از پدر و مادر است، سعی کنید آنها را به آرامش دعوت کنید ثانیاً گام در محل قدم این حقیر قرار دهید و راه مرا پویا باشید با صبر و استقامت خود نشان دهید که برادر شهید هستید. زندگی خود را در مسیر حرکت ائمه اطهار قرار دهید و از آنان پیروی کنید، به مسائل دینی اهمیت خاصی قائل شوید، برای خدا فداکاری کنید تا به راه خود هدایتان کند. دوستانم؛ پس از عرض سلام، از شما خواهانم مرا عفو کنید و ببخشید و جای مرا چه در دانشگاه و چه در جبهه پر کنید و همیشه ذکرتان را خدا قرار دهید . این وصیت نامه نیست بلکه توصیه نامه ای است به شما و این اعمال را حتماً برایم انجام دهید:

خمس پول مرا که در بانک صادرات است بپردازید. انگشتر عقیق متعلق به سید علی مجتهد زاده از بچه های مسجد است. انگشتر فیروزه متعلق به سید امین حسینی است. تسبیح دست آقای موسوی نژاد است آن را به داداش محمد بدهید. کتاب مفاتیح و کتابهای مذهبی هم متعلق به حسین آقا می باشد. لباس کار و سایر متعلق به محمود آقا می باشد. جا نماز خود را با تقدیم احترامات بسیار به پدر بزرگوارم تقدیم می نمایم.